

# اسیدپاشی به چه

دکتر محسن ربانی

عضو هیأت علمی گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان

الات

مق

## اشاره

این قلم در ده سال گذشته مأموریتی که برای خود انتخاب کرده این است: ساده کردن اقتصاد به‌گونه‌ای که هم عوام بفهمند و هم سیاستمداران. به همین علت نه تمایل به داشتن دهها مقاله ISI داشته‌ام و نه مأموریتی برای خود در بسط دانش جهانی احساس کرده‌ام. همه تلاش فکری من در این سال‌ها معطوف به انجام کمکی ناچیز به گذار آرام‌تر جامعه و کشورم از بحران‌های در پیش رو بوده است و برای این کار لازم دانسته‌ام که بکوشم تا بصیرت و دانش عمومی جامعه را در حوزه اقتصاد بالا ببرم تا دیگر، مثلثاً، هیچ رئیس جمهوری جرأت نکند که تعداد «فرصت‌های شغلی مصوب» را که بر اساس مبلغ وام‌های بانکی محاسبه شده است، به عنوان «افزایش اشتغال» به خود جامعه بدهد و نه یک خبرنگار و نه یک سیاستمدار و نه حتی یک استاد دانشگاه متعرض این فریبکاری او نشود.

دوستانم بارها به من توصیه کرده‌اند که از حوزه اقتصاد خارج نشو و زبان فنی‌تری در سخنان و نوشته‌هایت به کار بگیر تا از یک شخصیت آکادمیک فاصله نگیری. اما من به عنوان یک انسان چگونه می‌توانم دردهای هموطنانم را ببینم و با این توجیه که بیان آنها به رشتۀ تخصصی من ربطی ندارد، گوشۀ عافیت بگزینم؟ به همین دلیل بود که وقتی دعوت نامه « مؤسسه رحمان » به دست رسید که برای شرکت در نشست علمی « نگاهی دوباره به مسئله اسیدپاشی و آسیب‌های آن » دعوت کرده بود - نشستی که در ۱۵ مرداد ۱۳۹۴ با همت و همکاری چند نهاد مدنی در این مؤسسه برگزار می‌شد - گویی یکباره از صورت‌های سوخته زنان هموطنم شرم کردم. نخست گریستم و آنگاه شروع به نگارش این متن کردم. من خودم توفیق نیافتم که در نشست یاد شده شرکت کنم، اما این نوشته از سوی من در آن نشست قرائت شد.



# رهه اقتصاد ایران

## مقدمه

به اطلاعات رسمی ارائه شده از سوی نهادهای مسؤول ندارند. به خصوص وقتی توافقی در مورد اطلاعات اعلام شده در میان خود نهادهای مسؤول هم نباشد. برای مثال در دولت دهم، رئیس دولت اعلام می‌کرد که سالیانه دو میلیون شغل جدید ایجاد کرده است، در حالی که مرکز آمارهای دولت در سالنامه‌های آماری اش نشان می‌داد که اشتغال افزایش نیافرته است. در همان دولت، میزان تورم و بیکاری به صورتی غیرواقعی اعلام می‌شد یا حتی آمارهای ملی دستکاری می‌شد تا میزان‌های مورد نظر بدست آید و اعلام شود. در مورد قاچاق یک تریلر طلا و دلار به ترکیه در دولت دهم، که گفته شد دولت ترکیه ضبط کرده است، هیچ‌گاه به مردم گزارش شفافی داده نشد. هیچ‌گاه در مورد تعداد بیماران گرفتار ویروس اچ. آی. وی در ایران اطلاعات روشن و رسمی ارائه نشده است؛ و صدها مورد نظر اینها. چرا راه دور برویم؟ مدت‌هast در همین دولت یازدهم سخن از گم شدن بخشی از دلارهای نفتی در دولت قبل شده است، اما با هیچ بیانیه رسمی و اطلاع‌رسانی شفافی در این زمینه روبه رو نیستیم. هم‌اکنون در مورد تفسیر بندهای مختلف توافق اتمی در میان نهادهای داخلی کشور اختلاف وجود دارد و هر گروهی تفسیر خودش را ارائه می‌کند و حتی در مورد مبلغ واقعی دلارهای آزاد شده از تحریم، ارقام بسیار متفاوتی اعلام می‌شود.

این‌گونه شواهد وقتی در طول زمان فراوان و انباسته می‌شود، به تدریج اعتماد مردم به اطلاعات رسمی را زایل می‌کند. در چنین شرایطی مردم به جای اعتماد به آمارهای رسمی، به «شواهد نمادین» رجوع می‌کنند و حتی خودشان دست به نمادسازی می‌زنند. مثلاً تغییرات قیمت بنزین را «نماد تورم» می‌گیرند؛ و برای آنکه توانایی مدیریت اقتصادی دولت را حدس بزنند، به تحولات نرخ ارز نگاه می‌کنند؛ یا برای آنکه درستی گفتار مقامات در مورد مهار تورم را آزمون کنند به نرخ شیر و پنیر نگاه می‌کنند؛ یا برای آنکه میزان حمایت واقعی بخش‌های دیگر نظام سیاسی را از دولت حدس بزنند به تعداد مصاحبه‌های نظامیان و خطبه‌های امامان جمعه علیه سیاست‌های دولت نگاه می‌کنند. در واقع مردم کالاها یا پدیده‌هایی را به صورت نمادین، جایگزین و شاخصی برای اطلاعات مفقوده یا غیرقابل اعتماد در نظر می‌گیرند و براساس آن عمل می‌کنند.

با این نگاه است که اکنون می‌گوییم سرنوشت پرونده‌هایی نظیر پرونده اسیدپاشی به زنان ایرانی به پدیده‌های نمادین تبدیل شده است و برای جامعه پیام‌های دارد. خیلی ساده مردم تحلیل می‌کنند و می‌گویند: اگر نیروی‌های انتظامی و امنیتی واقعاً تاکنون نتوانسته‌اند، چند فرد افراطی یا بیمار روانی که در روز روشن و در وسط شهر پی‌درپی اقدام به اسیدپاشی کرده‌اند را بگیرند که بدا به حال ما

سپاسگزارم از صاحب‌نظران و کنشگران اجتماعی ارجمندی که با احساس وظيفة ملی و درانداختن گفت‌وگویی مستمر، موضوع اسیدپاشی به چهره ناموس ما را زنده نگه می‌دارند و نمی‌گذارند اسیدی که با این اقدام بر چهره ناموس قانون در جامعه ما ریخته شد، تبخیر شود. من نیز امروز در همنوایی با شما بزرگواران می‌خواهم نشان دهم که چگونه اقداماتی مانند اسیدپاشی به چهره زنان ما و بی‌کفايتی دستگاههای مسؤول در این زمينه، به اسیدپاشی به چهره اقتصاد ملی ما تبدیل شده است و بازسازی چهره اقتصاد ملی، به سرنوشت پرونده‌هایی نظیر پرونده اسیدپاشی به چهره زنان اصفهانی گره خورده است.

اجازه بدهيد با اين پرسش شروع كنم: چرا پس از اعلام توافق نهایي ايران با کشورهای پنج به علاوه يك، آن‌گونه که انتظار می‌رفت شاخص قيمت در بورس سهام جهش نکرد و نرخ ارز و طلادر سراسری سقوط قرار نگرفت؟ پاسخ ساده من اين است: چون دولت یازدهم و شخص آقاي روحاني نتوانست پرونده اسیدپاشي به زنان را به سرانجام روشني برساند؛ و وقتی نتوانست، سکوت کرد؛ و وقتی سکوت کرد گمان کرد که موضوع تمام شده است. اما مردم موضوع را تمام شده پنداشتند. مردم نگرانی و نارضایتی از این ناتوانی را در دل خویش نگاه داشتند و پاسخ آقاي روحاني را بعد از توافق اتمي، با عدم واکنش مثبت به اين توافق، در بازارهای مختلف اقتصادي دادند.

مي‌دانم که ادعای من اندکی غريب است. اما وقتی توضیح بدhem درمی‌يابيد که غريب‌تر از ادعای فقيه گرانسنجی نیست که اخيراً گفته است؛ رباخواری جرم بزرگی است، اما آنچه به نظام اسلامی ضربه می‌زند، «نوجاپي» زنان است نه رباخواری بانک‌ها (البته ايشان و ازه «بي‌حجاب» را به کاربرده‌اند) و بعداً هم نحوه بيان خود را تصحیح فرموده‌اند، ولی در اصل ادعا تغییری حاصل نشده است. بنابراین بگذارید تا دست‌کم من در مورد این ادعای غريب خود توضیح بدhem.

## جامعه ایران، جامعه نمادساز

خيلي خلاصه می‌گوییم: در جوامعی که گرددش اطلاعات به خوبی انجام نمی‌شود، اطلاعات شفاف نیست، خست اطلاعاتی وجود دارد، نهادهای دولتی نه شفافیت دارند و نه پاسخگو هستند و رسانه‌ها نیز آزادی عمل ندارند؛ مردم دیگر اعتمادی

۱. من با واثق «بي‌حجاب» موافق نیستم، چرا که در هیچ خیابانی در ایران بانوی بی‌حجاب نمی‌بینیم؛ زنان می‌بینیم که «شكل تازه» ای از حجاب را بگزیده‌اند که من به آن «نوجاپ» می‌گویم. زنان بی‌حجاب را فقط در ساحل دریا در کشورهای غربی می‌توان دید.

در جوامعی که گردش اطلاعات به خوبی انجام نمی‌شود، اطلاعات شفاف نیست، خست اطلاعاتی وجود دارد، نهادهای دولتی نه شفافیت دارند و نه پاسخگو هستند و رسانه‌ها نیز آزادی عمل ندارند؛ مردم دیگر اعتمادی به اطلاعات رسمی ارائه شده از سوی نهادهای مسؤول ندارند.

بعد هم در صورت تصویب در مجلس بعدی، احتمالاً در شورای نگهبان متوقف می‌شود. آقای روحانی ما حتی نمی‌خواهیم شما به قول و قرارهای وعده‌هایی که در انتخابات داده‌اید عمل کنید. ما می‌فهمیم که روحانی در زمان انتخابات قول‌هایی داده است که خودش هم برآورد درستی از امکان تحقق پذیری آنها نداشته است. ما می‌توانیم خودمان را قانع کنیم که این حرکت روحانی از سرفیب نبوده است؛ گرچه صداقت حکم می‌کرد که اکنون رئیس جمهور با ما سخن بگوید و ما را در مورد محدودیت‌ها و مشکلات تحقق وعده‌های انتخاباتی اش توجیه کند و به صورت تلویحی از ما عذر بخواهد. اما باز احساس می‌کنیم، این اقدام هم ممکن است رئیس جمهور را در تنگناهایی بگذارد. اما آقای روحانی ما انتظار داریم اکنون که در اوج قدرت و محبوبیت هستید در مورد تصمیمات و دستورات و قول‌هایی که در زمان ریاست جمهوری تان گرفته‌اید و داده‌اید پاسخگو باشید. و در مواردی که بعداً مشخص شد فلان تصمیم یا بهمان وعده شما محقق شدنی نیست به مردم توضیح دهید و آنان را مجاب کنید یا حتی پوشش بخواهید. ما از شما انتظار متفاوت بودن داریم. سکوت به معنی بی‌حرمتی به مردم است. اعلام تلویحی به مردم است که؛ آی مردم ما هرگاه بخواهیم می‌آییم و با قول و قرار شما را به خود جلب می‌کنیم و بعد هم خودمان را و شما را در انبوه مسائل تازه فراموش می‌کنیم. آقای روحانی، شرایط اقتصاد و جامعه ما استاندارد نیست، چرا شما می‌کوشید همانند یک رئیس جمهور استاندارد عمل کنید؟ نمی‌گوییم غیرعقلانی رفتار کنید، اما مانند یک مدیر شرایط بحران عمل کنید.

آقای رئیس جمهور، اجازه بدھید همه سخن را در یک کلام چکیده کنم: اعتماد به ساختار حکمرانی تا حدود زیادی زایل شده است. حتی همان‌هایی که از ساختار موجود حمایت می‌کنند در مقام عمل به آن اعتماد نمی‌کنند. شاید بسیاری از مردم ایران با شاخص‌های «حکمرانی شایسته» که امروز معیار یک حکومت شایسته است آشنا نباشند و هیچ خبرنداشته باشند که رتبه ما در شاخص حکمرانی شایسته در میان کشورهای جهان بسیار پایین است. اما چه باک، مردم ایران به سرعت «نمادسازی» می‌کنند، برای آنان سرنوشت پرونده‌هایی مانند اسیدپاشی به زنان و برخود بخشش‌های مختلف حکومت با آن و بی‌نتیجگی دستور عالی ترین مقام اجرایی کشور برای رسیدگی به آن، نمادی از حکمرانی بی‌سرانجام در ایران است. از نظر آنان این پرونده نمونه عینی و نمادی از شکست حکمرانی در این دیار

که با اعتماد به این نیروها شب‌ها به خواب آرام می‌رویم. بعد می‌پرسند به راستی آیا می‌شود نیروهای انتظامی و امنیتی که کنترل پهبد آمریکایی را در آسمان به دست می‌گیرند و آن را در خاک ایران به زمین می‌نشانند و یا طی عملیات پیچیده‌ای، رد قاتلان دانشمندان هسته‌ای را تا اسرائیل پی‌می‌گیرند و ظرف چند ماه آنان را دستگیر می‌کنند، پس از ده ماه، هنوز نتوانسته باشند هیچ سرنخی از اسیدپاشان - که احتمالاً دشمن را می‌توان در همین محله‌ها و دخمه‌های اطراف اصفهان گرفت - پیدا کنند؟ اگر واقعاً خبری هست و اعلام نمی‌شود، معلوم می‌شود که پشت اسیدپاشان خیلی گرم است و اگر خبری نیست معلوم می‌شود پشت امنیت زندگی شهری ما خیلی سرد است. و این حدس و گمان‌ها و تحلیل‌ها همین طور عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شود و گاه به جاهای باریک می‌کشد.

راستی وقتی رئیس جمهوری به سه وزیرش مأموریت می‌دهد که موضوع اسیدپاشی به زنان اصفهانی را پیگیری کنند و بعد خودش و نهادهای مسؤول و وزرایش این مأموریت را فراموش می‌کنند و دیگر هیچ خبری نمی‌شود و کم‌کم حتی گاهی برخی نهادها مانع آن می‌شوند که برخی نشست‌ها و همایش‌ها و نمایشگاه‌های نقاشی برای مسأله اسیدپاشی برگزار شود، یعنی در این کشور به هیچ‌کس و هیچ چیز‌حتی به دستور رئیس جمهور به سه وزیرش نیز نمی‌توان امید بست و اعتماد کرد. نگران نباشید، یادم هست و بیراهه نمی‌روم، دارم درباره چرایی بی‌اعتمادی به حاکمان و مجریان قانون سخن می‌گویم و دارم ریشه‌یابی می‌کنم که چرا بعد از توافق اتمی، قیمت‌ها در بورس سهام حتی برای چند روز هم جهش نکرد و چرا مردم برای خرید سهام یا فروش دلار و سکه به بازارها هجوم نبرندند.

آقای روحانی، کجا بید؟ مردم می‌گویند چرا غیر از موضوع تفاهم اتمی، جای دیگری پیدایتان نیست؟ دو سال است ما منتظر شماییم. نمی‌خواهید با ما سخن بگویید؟ نمی‌خواهید از ما بپرسید با آنکه چند ماه قبلش به شما رأی داده بودیم، چرا در هنگام تکمیل فرم، از دریافت یارانه‌ها انصراف ندادیم؟ نمی‌خواهید از ما بپرسید با آنکه خیلی از توافق اتمی خوشحال شدیم و به «ظرافت» تان آفرین گفتیم و به «ظریف» تان لقب قهرمان دادیم، اما برای خرید سهام به بورس هجوم نبردیم و دلارهای مان را نفوختیم؟ مردم می‌گویند: ما «همه‌پرسی» نمی‌خواهیم، می‌دانیم این مقوله خارج از مقدورات شماست؛ ما لایحه حقوق شهروندی نمی‌خواهیم، می‌دانیم تصویب آن در مجلس کنونی آنقدر طول می‌کشد که دولت شما پایان یابد و

در دولت دهم، رئیس دولت اعلام می‌کرد که سالیانه دو میلیون شغل جدید ایجاد کرده است، در حالی که مرکز آمار همان دولت در سالنامه‌های آماری اش نشان می‌داد که اشتغال افزایش نیافته است. در همان دولت، میزان تورم و بیکاری به صورتی غیرواقعی اعلام می‌شد یا حتی آمارهای ملی دستکاری می‌شد تا میزان‌های مورد نظر به دست آید و

### اعلام شود.

دارد و ظاهراً به آنها اهمیتی داده نمی‌شود، اما در عمل پیام‌های بزرگ برای جامعه و حتی ناظران بیرونی دارد. حالا اگر یک نگاه کلی به اطرافمان بیندازیم؛ در تمام حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورمان با انبوهی از پنجره‌های شکسته روبه رو می‌شویم. در چنین شرایطی اگر من به فلان سرمایه‌گذار کارآفرین توصیه کنم که برای کمک به بهبود شرایط اقتصاد ملی وارد فلان پروره شود، او بلافضله با کنار هم گذاشتن محتوای پیام پنجره‌های شکسته‌ای که در نظام حکمرانی ما فراوان است، پاسخ خواهد داد: «اگر من آدم و روی این حوزه تولیدی که شما توصیه می‌کنید سرمایه‌گذاری کردم و به تولید رساندم و بعد از مدتی فلان نهاد خاص که فعالیت اقتصادی هم دارد شروع به واردات همین کالا کرد و بعد هم با اعمال نفوذ، تعریفهای واردات را کاهش داد و بازار مرا تخریب کرد، من چه می‌توانم بکنم؟» چه کسی از من دفاع می‌کند؟ کدام مقام دولتی در حمایت از من می‌ایستد و می‌گوید این فرد با اعتماد به ما تمام زندگی اش را وارد سرمایه‌گذاری برای تولید این کالا کرده است و اکنون اجازه نمی‌دهیم یک نهاد صاحب نفوذ با واردات این کالا، تمام سرمایه‌گذاری او را نابود کند؟».

روشن است که این سرمایه‌گذار می‌تواند نمونه‌های فراوانی از چنین مواردی را که بی‌ثباتی در قانون و عدم قاطعیت مجریان در اجرای قانون، موجب نابودی بسیاری از همکارانش شده است، مثال بیاورد. یک نمونه آشکارش فاز اول قانون هدفمندسازی بارانه‌ها که در دولت دهم اجرا شد و سهم بخش تولید داده نشد و هیچ‌کس هم از بخش خصوصی حمایت نکرد و خیلی از کارآفرینان در شرایط رکود تورمی پس از هدفمندی نابود شدند و برخی به علت ورشکستگی همچنان در زندان اند. اگر این سرمایه‌گذار، اصفهانی باشد، نام چندین کارآفرین تراز اول شهر را خواهد برد که هم اکنون در زندان به سرمه برند. کارآفرینانی که فاسد نبودند، رانت‌خواری هم نکرده بودند؛ فقط و فقط به قول و قرارهای مقامات و قوانین این کشور اعتماد کردند و وام‌های کلان گرفتند و تمام سرمایه خویش را وارد فعالیت‌های اقتصادی بزرگ مقیاس کردند و بعد تلاطمات اقتصادی که ناشی از بی‌تدبیری مقامات دولت قبل بود، شروع شد و بعد تحریم‌ها آمد و سپس رکود اقتصادی و این تحولات آنان را به خاک سیاه نشاند و هیچ مقام حکومتی و هیچ دولتمردی از آنها حمایت نکرد و هنوز هم آنان در زندان اند و روزاروز بر بدھی‌های بانکی‌شان افزوده می‌شود.

است. وقتی در دید مردم، نظام حکمرانی شکست خورده باشد، دیگر فرقی نمی‌کند، از آن پس آنان نه در حوزه اجتماعی اعتماد می‌کنند، نه در حوزه اقتصادی و نه در حوزه سیاسی.

آری شکی نیست که مردم دشان می‌خواهد توافق اتمی حاصل شود و دولت در سیاست‌هایش موفق شود، اما در عمل دیگر حاضر نیستند، خودشان وسط بیایند و هزینه بدهند؛ حتی با آنکه خیلی‌ها از حصول توافق اتمی خوشحال بودند، اختیاط کردن و برای شادمانی به خیابان‌ها هم نریختند. مردم کم‌کم فهمیده‌اند که تا کنار گود بیایند و برای شما و کسانی که دوستشان دارند و فکر می‌کنند می‌توانند برای آنها کاری بکنند هورا بکشند و حداکثرش یک رأی هم در صندوق بیندازند، اما نه بیش از این.

شاید احساس کنید که من موضوعی مانند اسیدپاشی به زنان اصفهانی را بیش از حد بزرگ کرده‌ام. البته من این موضوع را به عنوان یک نمونه از پدیده‌های زایل‌کننده اعتماد عمومی برگزیده‌ام و موارد فراوان دیگری از این دست را می‌توان شاهد آورد. اما اجازه بدهید که تأثیر این پدیده و پدیده‌های نظیر این را از طریق نظریه «پنجره شکسته» توضیح بدهم.

### حکمرانی ایران در دام پنجره شکسته

نظریه «پنجره شکسته» که دستاورد فکری مشترک یک جرم‌شناس و یک جامعه‌شناس آمریکایی است، خیلی ساده می‌گوید برخی تغییرات یا پدیده‌های ظاهراً کوچک، محتوای پیام‌شان خیلی بزرگ است. مثلاً شما ممکن است از روزی کثیف بودن بدنه خودروی یک نفر، درباره شخصیت او نیز داوری نامناسبی داشته باشید. یا مثلاً وقتی وارد محله‌ای می‌شوید از شیوه‌ای که ساکنان آن محله زباله‌هایشان را در کوچه رها کرده‌اند در مورد فرهنگ و سطح طبقاتی اهالی آن کوچه داوری کنید. گاهی شنیدن یک دروغ کوچک از فردی بر جسته، کل نظر و نگاه ما در مورد او را تغییر می‌دهد. درست است که فقط یک دکمه از پیراهن شما افتاده است، اما همان یک دکمه ممکن است نتیجهً مصاحبۀ کمیته استخدام شرکت با شما را تغییر دهد. کمیته با دیدن همان یک دکمه افتاده، احساس می‌کند که شما ممکن است نتوانید کارمند منظم و مرتبی برای شرکت باشید. بنابراین وجود یک «پنجره شکسته»، در خانه یا کوچه یا کارخانه شما، پیامی است به بیننده که اینجا اوضاع خیلی هم نظم و تَسق ندارد. و البته پرونده اسیدپاشی به زنان اصفهانی، نمونه‌ای از صدھا پنجره شکسته‌ای است که در جامعه ما وجود

آمار، اکنون در سال ۱۳۹۴ باید گفت بیش از هفت میلیون جوان بیکارو «بی شام» داریم که در سالین بین ۱۵ تا ۲۹ سال قرار داردند و این چیزی نیست جز یک بمب ساعتی که فقط هنوز ساعت انفجارش فرا نرسیده است.

آیا در عرصه جنگ امروز، یعنی عمیق ترین رکود اقتصادی ایران پس از جنگ جهانی دوم که هفتاد و هشت میلیون ایرانی را به عسرت نشانده است و بیکاری که افق زندگی هفت میلیون جوان را تیره و تار کرده است، نظامیان ما گوش به فرمان فرمانده اقتصادند؟ آیا امروز وزیر اقتصاد می‌تواند فرماندهان نظامی را به خط کند و دستور دهد که نظامیان از فلان عرصه اقتصاد خارج شوند، سرمایه بهمان شرکت را به کدام حوزه ببرند، حساب‌های مالی‌شان را شفاف کنند، مالیات‌هایشان را بدهنند، اسکله‌های غیررسمی را تعطیل کنند، در بازار ارز وارد نشوند، بانک‌هایشان را تعطیل کنند و سرمایه‌هایشان را در مسیر خروج از رکود به کار گیرند؟

یادمان نرود که در جنگ، منابع اقتصادی ماته‌ی نشده بود، و ذخایر اخلاقی و سرمایه‌های اجتماعی مادر اوج بود. اما اکنون ما با تهی شدگی منابع اقتصادی و اجتماعی نیز رو به رو هستیم. حالا فرمانده اقتصاد که می‌خواهد در شرایط تهی شدگی منابع، اقتصاد را مدیریت کند، مگر بدون حمایت همه‌جانبه همه ارکان و بخش‌های نظام سیاسی می‌تواند؟

راستی وقتی فرمانده سپاه، خود را موظف می‌بیند که هرگاه رئیس جمهور اظهار نظری می‌کند که او نمی‌پسندد، بلافاصله جوابش را در یک سخنرانی واژ پشت تربیون عمومی بدهد، آیا نمی‌داند که با این کارش پنجره شکسته‌ای گشوده است که از درون آن دارد به چهره اقتصاد ایران اسید می‌پاشد؟ یعنی با این کارش چهره آینده اقتصاد ایران را تیره و مخدوش می‌کند و به فعالان اقتصادی پیام می‌دهد که رئیس جمهور در ایران کارهای نیست و حتی حق اظهارنظر در مورد یک بند قانون اساسی را هم ندارد، چه رسد به اینکه مطابق اصل ۱۱۳ قانون اساسی بتواند مسؤولیتش در نظارت بر اجرای قانون اساسی را به نحو احسن به انجام رساند؛ بنابراین مبادا به قول و قرارهای دل بینندید. اگر هم برای راهاندازی یک فعالیت اقتصادی به شما و امی داد، آن را بگیرید و دلار و سکه و زمین بخرید، چون به زودی در انتخابات بعدی تنש‌های سیاسی بین ما بالا می‌گیرد و در نتیجه اقتصاد هم وارد تلاطمات تازه‌ای می‌شود که معلوم نیست چه به سرتولید شما باید. پس ازو طلا بخرید تا آسیبی نبینید.

اوهمچنین به من خواهد گفت: من چگونه به قول و قرارهای دولتی اعتماد کنم که وقتی رئیس جمهورش موافق می‌کند که جسد ایران شناس آمریکایی «ریچارد فرای» در اصفهان به خاک سپرده شود، با مخالفت یک گروه فشار چند ده نفره، از دستور خود عقب‌نشینی می‌کند. پنجره شکسته مخالفت یک گروه چند ده نفره با دستور رئیس جمهور و موفقیت آنها در توقف اجرای دستور رئیس جمهور، به سرمایه‌گذار ما پیام می‌دهد که گرچه در حوزه مناقشه اتمی با غرب به تفاهم رسیده‌ایم، اما این تفاهم حاصل تصمیم کلان و عزم عمومی نظام سیاسی در این باره بوده است و دولت یازدهم در این زمینه مجری بوده است، الا اینکه بگوییم دولت یازدهم برای اجرای این تصمیم نظام، با ظرافت و طرفیت و عقلانیت عمل کرد، ولی این به این مفهوم نیست که حالا موفقیت و محبوبیتی که دولت در این حوزه به دست آورده است، موجب اقتدارش در حوزه حکمرانی داخلی هم شده باشد. در داخل «در» برهمان پاشنه سایق می‌چرخد. پس بهتر است همچنان: «بنشینم و صبر پیش گیرم، دنباله کار خویش گیرم».

چرا راه دور برویم؟ آیا در این دیار کسی می‌داند که فرمانده اقتصاد ایران کیست؟ یادمان هست که در زمان دفاع مقدس، همه وزرا و مقامات دولتی گوش به فرمان فرمانده جنگ بودند. کاهی فرمانده جنگ با یک اشاره تمام وزرا را در خوزستان به صف می‌کرد و وزرا موظف بودند، تمام امکانات وزارت‌خانه خود را در حوزه‌ای که فرمانده جنگ صلاح می‌داند بسیج کنند. با این حال بر سرنوشت جنگ آن رفت که رفت. اکنون جنگ به عرصه اقتصاد منتقل شده است. امروز جنگ اقتصادی بسیار خطرناک‌تر از جنگ تحمیلی است. بیکاری و تورم روزاروز اخلاق و اعتقاد، روحیه و نشاط، ایمان و امید جامعه را نشانه رفته است و تخریب می‌کند. و زودا که هفت میلیون ایرانی بدون شغل یعنی جمعیت در سن کار، اما بدون کار (شامل بیکاران و کسانی که نالمید از یافتن شغل از بازار کار خارج شده‌اند) به مطالبه‌گری برخیزند و از هر بهانه‌ای برای درهم‌ریزی بهره ببرند. فقط نگاهی به داده‌های سرشماری عمومی نفوس و مسکن کافی است که ما را هراسان کند. در میان جمعیت جوان کشور ۱۵ تا ۲۹ سال) در سال ۱۳۹۰ افزون ۲۲۰۰۰۰ بیکار و ۴۱۴۰۰۰ جوان نیت (NEET)<sup>۱</sup> یا جوان «بی شام» (یعنی جوان بی‌شغل، بی‌آموزش، بی‌مهارت = بی ش-آ-م) وجود دارد. براساس این

۱. Not in Education, Employment, or Training به معنی جوانانی که ترک تحصیل کرده‌اند، دنبال اشتغال نیستند و در پی مهارت آموزی هم نیستند.

آقای روحانی ما انتظار داریم اکنون که در اوج قدرت و محبوبیت هستید در مورد تصمیمات و دستورات و قول‌هایی که در زمان ریاست جمهوری تان گرفته‌اید و داده‌اید پاسخ‌گو باشید. و در مواردی که بعداً مشخص شد فلان تصمیم یا بهمان وعده شما محقق شدنی نیست به مردم توضیح دهید و آنان را مجاب کنید یا حتی پوزش بخواهید. ما از شما انتظار متفاوت بودن داریم.

من چگونه به قول  
و قرارهای دولتی  
اعتماد کنم که وقتی  
رئیس جمهورش  
موافقت می‌کند که  
جسد ایران شناس  
آمریکایی «ریچارد  
فرای» در اصفهان به  
خاک سپرده شود،  
با مخالفت یک  
گروه فشار چند ده  
نفره، از دستور خود  
عقب نشینی می‌کند.

«ناالط敏یانی» است. ریسک این است که مثلاً افراد می‌دانند هنگام تردد در خیابان ممکن است تصادف کنند. آنها با درنظر گرفتن این احتمال، باز هم به خیابان می‌آیند و ریسک آن را می‌پذیرند. اما «ناالط敏یانی» وقتی است که تو ندانی اکنون که از خانه بیرون می‌روی با چه سرنوشتی روبه‌روی می‌شوی. تو را می‌دزدند یا به صورت اسید می‌پاشند، یا دریک انفجاری کشته می‌شوی. بی‌تجهی، عدم پیگیری و بی‌نتیجه ماندن اقدامات نهادهای مسؤول در این زمینه‌ها به معنی ناتوانی حکومت در حذف ناطمنی از زندگی مردم است. و کم کم این گونه پدیده‌ها و حوادث، نمادی می‌شود بروجود گسترده ناطمنی در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم.

ریسک دریک اقتصادیا جامعه مانند وجود پیچ‌ها یا دست‌اندازهای زیاد دریک جاده است. اما ناطمنی مانند وجود موغلیظ است. وقتی جاده‌ای پرازدست‌اندازو پیچ‌های خط‌رانک باشد، مارفتن رامتوقف نمی‌کنیم، می‌رویم اما آهسته می‌رویم. اما وقتی جاده‌ای انباسته ازمه است، خطر تصادف یا سقوط، قطعی است. پس بهتر است هیچ حرکتی نکنیم. ناطمنی، امکان تصمیم‌گیری عقلانی و برنامه‌ریزی را ز فعلان اقتصادی می‌گیرد و اقتصاد را متوقف می‌کند. در شرایط ناطمنی، مردم در ضمیر ناخودآگاه خود می‌گویند دولتی که نمی‌تواند جلو ناطمنی حاصل از اسیدپاشی، یا حمله گروههای فشار را بگیرد از کجا معلوم که بتواند جلوی این ناطمنی نهادهای اقتصادی خاص را بگیرد. دولتی که نمی‌تواند فعالیت یک مؤسسه مالی که در آن فساد گسترده رخ داده است را بگیرد، از کجا معلوم که وقتی ما وارد فعالیت اقتصادی شدیم، بتواند از ما حمایت کند؟ آنان در ضمیر ناخودآگاه خود می‌پرسند اگر پس از توافق اتمی ما به بورس هجوم بردیم و سهام خردیم و پس ازان تعدادی شرکت وابسته به نهادهای خاص شروع به عرضه گسترده سهام کردند و بورس را به سقوط کشانند، از کجا معلوم که دولت بتواند از ما حمایت کند؟ اگر مادرهای خود را در بازار عرضه کردیم و نرخ دلار کاهش یافت، از کجا معلوم که برخی نهادهای اقتصادی که به اسکله‌های غیررسمی دسترسی دارند شروع به خرید انبوی دلارهای ارزان ما نکنند و دست به واردات انبوی نزنند و دوباره دلار را گران نکنند؟

پس بهتر است مافعلاً از هرگونه تصمیمی دست ذگه داریم ببینیم، چه می‌شود. بنابراین بهتر است «بنشینیم و صبر پیش گیرم، دنباله کارخویش گیرم». آنچه باید توجه داشت این است که این جمع‌بندی «بنشینیم و صبر پیش گیرم....»، نیزیک جمع‌بندی عقلانی است، اما از نوع «عقلانی معنایی».

در واقع مردم از طریق پنجره شکسته‌ای که فرمانده سپاه در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایش نشان می‌دهد، در می‌یابند که دولت فرمانده اقتصاد نیست. با این برخوردها مردم متوجه می‌شوند که قطعاً دولت نمی‌تواند بر اسکله‌های غیررسمی که در دست نیروهای نظامی است نظارت کند؛ و دولت قطعاً نمی‌تواند بر فعالیت اقتصادی مؤسسات وابسته به نظامیان نظارت کند؛ و بی‌گمان نمی‌تواند از مؤسسات اقتصادی آنها مالیات بگیرد؛ و نمی‌تواند سرمایه‌های عظیم آنها را در جهت خروج اقتصاد ایران از رکود به کار بگیرد؛ و نمی‌تواند بر مؤسسات مالی و بانکی آنها نظارت کند؛ و اینها همه یعنی حکمرانی شایسته و تدبیر عقلانی امور در این دیار شکست خورده است.

مردم وقتی پنجره شکسته فرمانده سپاه را در کنار پنجره شکسته گروههای فشار و در کنار نیش و کنایه‌های امامان جمعه شهرها و در کنار مواضع سایر بخش‌های نظام می‌گذارند، درمی‌یابند که نظام سیاسی برای خروج اقتصاد از رکود، پشت دولت نیست و به طور شهودی احساس می‌کنند که دولت در مدیریت اقتصاد تنهاست و موفق نخواهد شد.

آری این همه پنجره شکسته، چهره اقتصاد ایران را به شکل چهره‌ای سوخته از اسید بی‌ثباتی و بی‌اعتمادی درآورده است و چنین شده است که اقتصاد ایران وارد فضای «ناالطمنی» شده است و وقتی اقتصادی وارد فضای «ناالطمنی» شود، یعنی فعلایاً باید امیدی به مشارکت جدی بخش خصوصی در عرصه فعالیت واقعی تولیدی داشت.

### اقتصاد ایران در چنگال «ناالطمنی»

در یک کلام، وقتی تعداد پنجره‌های شکسته انبوی می‌شود، خواه از جنس بی‌سرانجام ماندن پرونده اسیدپاشی به زنان ما باشد یا از جنس مالیات ندادن نهادهای اقتصادی نظامیان، یا از جنس پخش نشدن مستقیم سخنان رئیس جمهور در مجامع مختلف از سوی صدا و سیما و به رخ کشیدن این واقعیت که رئیس جمهور در این دیار هیچ‌کاره است، همگی با هم به منزله کارخانه تولید «ناالطمنی» در جامعه عمل می‌کنند.

زندگی اجتماعی در همه جوامع مخاطره یا «ریسک» دارد. ریسک، خطری است که ما از قبل می‌شناسیم و حتی احتمال وقوع آن را هم می‌دانیم. اما «ناالطمنی» خطری است که نه آن را می‌شناسیم و نه احتمالش را می‌دانیم. آنچه زندگی مردم را - خواه سرمایه‌گذار، خواه خانه‌دار و خواه مقام سیاسی - زمین‌گیر می‌کند و قدرت تصمیم‌گیری را از آنها می‌ستاند،

می‌گویند این‌گونه تصمیمات هم عقلانی هستند، اما از نوع «عقلانیت معنایی». شاید اگر عنوان «عقل شهودی» را به کار ببریم برای ما ملموس‌تر باشد.

بخش بزرگی از تصمیمات ما در زندگی براساس «عقلانیت معنایی» اتخاذ می‌شود نه «عقلانیت ابزاری». هرچه تصمیمات برای ما مهم‌تر و برزنده‌تر بلندمدت ما اثرگذارتر باشند، احتمال اینکه ما به جای عقلانیت ابزاری (یعنی محاسبات منفعتی حسابگرانه) از عقلانیت معنایی استفاده کنیم، بیشتر می‌شود. اکنون باید توجه کرد که مردم برای برنامه‌ریزی اقتصادی یعنی تصمیم‌گیری بلندمدت اقتصادی برپایه عقلانیت ابزاری، نیازمند تحقق دو شرط هستند: نخست وجود یک افق با ثبات و قابل اعتماد در پیش‌روی آنها که مثلاً احساس کنند با سرمایه‌گذاری در فلان پروژه حداقل ده سال آینده می‌توانند در این کسب و کار فعالیت کنند؛ و دوم در دسترس بودن اطلاعات درست و قابل اعتماد. اگر این دو شرط وجود نداشته باشد، مردم نمی‌توانند از عقلانیت محاسبه‌گر ابزاری خود استفاده کنند. وقتی مردم نمی‌دانند این میزان تورمی که دولت اعلام کرده است، درست است یا نه؛ وقتی نمی‌دانند که نرخ ارز فعلی تا کی دوام می‌آورد و احتمال آن را بدھند که چند ماه دیگر با یک تصمیم دولتی یا یک تبانی گروههای پشت پرده، نرخ ارز جهش کند؛ وقتی نمی‌دانند این شمشیرهایی که از اکنون برای انتخابات مجلس آخته شده است، برای کشور چه سرانجامی خواهد داشت؛ وقتی نمی‌دانند آقای روحانی تا پایان همین دوره اولش دوام خواهد آورد یا نه؛ و اگر آقای روحانی در دوره بعدی کاندیدا شود، تأیید صلاحیت می‌شود یا نه؛ و صدها اگر دیگر از این دست، مردم را به سمت استفاده از «عقلانیت معنایی» سوق می‌دهد. یعنی دیگر محاسبه نمی‌کنند، عقلانیت معنایی به آنها می‌گوید فعلًاً سرمایه‌گذاری تولیدی معنایی ندارد؛ فعلًاً رفتن به سمت تولید صادراتی معنایی ندارد؛ گچه تفاهم اتمی انجام شده است، اما هیچ چیز معلوم نیست، پس فعلًاً خرید سهام معنایی ندارد؛ فعلًاً فروش دلارهایت معنایی ندارد؛ درست است که مسکن در رکود است اما فروش آن و بردن سرمایه آن به سمت تولید هم معنایی ندارد؛ و صدها «معنایی ندارد» از این دست. و چنین می‌شود که یک جامعه وارد «فار比 عملی» می‌شود. جامعه امروز ما منفعل نیست، بلکه غلبه عقل معنایی در همه حوزه‌ها، آن را به «اغما» برده است. و به همین دلیل است که من وضعیت امروز جامعه ایران را «جامعه مارینه» می‌نامم.

### تصمیم‌گیری در پناه «عقل معنایی»

علم اقتصاد فرض می‌کند همه افراد به هنگام تصمیم‌گیری اقتصادی، عقلانی عمل می‌کنند و منظوش هم «عقلانیت ابزاری» است، به این معنی که مردم با به کارگیری منطق عقلی، محاسبه می‌کنند که برای رسیدن به اهدافشان با چه ابزاری و به چه شیوه‌ای عمل کنند که بهترین (سریع‌ترین، کم‌هزینه‌ترین، پرمنفعت‌ترین، ساده‌ترین و...) نتیجه را بگیرند. با همین استدلال می‌گوید که مردم بین گزینه‌های مختلف اقتصادی آن را انتخاب می‌کنند که بیشترین منفعت را برای آنها ایجاد کند. اما علم اقتصاد مرسوم تصریح نمی‌کند که خیلی از تصمیمات در شرایط عادی گرفته نمی‌شوند و خیلی از آنها هم که در شرایط عادی گرفته می‌شوند با محاسبه سود و زیان گرفته نمی‌شوند. آری مردم وقتی در شرایط عادی هستند، برای تصمیمات خود همان محاسبات دو دو تا چهار تابی را دارند. اما مردم وقتی عصبانی یا هیجانی هستند، دیگر آن محاسبات را ندارند، بلکه یکباره تصمیماتی می‌گیرند که ممکن است، عقلانی هم نباشد. وقتی عزیزان در اغماست و پیشکان گفته‌اند به زودی فوت خواهد کرد اگر گفته شود که با فلان داروی بسیار گران‌قیمت می‌شود دو سه روز او را در همین حالت اغما بیشتر زنده نگه داشت، اصلاً محاسبه نمی‌کنید که دو سه روز بیشتر زنده ماندن بیماری که در اغماست، چه منفعتی برای خود بیمار یا برای اطرافیان دارد؟ بلکه بی‌درنگ آن دارو را تهیه می‌کنید.

حتی برخی وقت‌ها در شرایط هیجانی هم نیستید، اما تصمیماتی می‌گیرید که هیچ محاسبه منفعتی در آن نیست. مثلاً وامی از بانک گرفته‌اید که یک فعالیت اقتصادی کوچک خدماتی راه‌اندازی کنید. فهرستی از مشاغل مختلف کوچک مقیاس خدماتی را همراه با درآمد متوسط آنها تهیه می‌کنید. فرض کنید در فهرست مشاغل شما مشاغلی نظری قصابی و فروش کله‌پاچه، بالاترین درآمدها را دارند و مشاغلی نظری کتابفروشی و فروش لوازم ورزشی دارای کمترین درآمد هستند. اگر شما به لحاظ ساختار روانی و روحیات خود نتوانید با مشاغل نظری قصابی و فروش کله‌پاچه ارتباط بگیرید، بی‌درنگ و بدون توجه به درآمد بالای آنها، این گزینه‌ها را از فهرست مشاغل انتخابی خود کنار می‌گذارید. در واقع این مشاغل برای شما «معنی‌دار» نیستند. یعنی احساس می‌کنید تلاش و زندگی تان با این مشاغل معنی‌دار نمی‌شوند گرچه ممکن است با این مشاغل به درآمد و رفاه بالایی هم برسید. اقتصاددانان نهادگرا

آیا در عرصه جنگ امروز، یعنی عمیق‌ترین رکود اقتصادی ایران پس از جنگ جهانی دوم که هفتاد و هشت میلیون ایرانی را به عسرت نشانده است و بیکاری که افق زندگی هفت میلیون جوان را تبره و تار کرده است، نظامیان ما گوش به فرمان فرمانده اقتصادند؟



**جامعه مارینه، نه  
فعال است نه منفعل.  
واژه «مارینه» را من از  
ترتیب دو واژه «مادینه»  
و «نرینه» به عنوان  
مفاهیم «دهندگی» و  
«پذیرندگی» ساخته‌ام.**

پزشک عرضه کند و از او نسخه بگیرد. گرچه ممکن است او به نسخه پزشک هم عمل کند، اما او یک بیمار منفعل است. بیمار دیگری نیز هست که به اغما رفته است و حتی در مورد بیماری اش با پزشک گفت و گو هم نمی‌کند و دستورات پزشک را هم اجرا نمی‌کند. جامعه مارینه جامعه‌ای است که نه تنها کنشگری فعال در آن مختل است، بلکه حتی واکنشی هم به کنش دیگران (دولت و سایر نهادهای عمومی) نشان نمی‌دهد. جامعه ایران در دوره آقای خاتمی روحیه یک کنشگر فعال را داشت؛ در دوره آقای احمدی نژاد به کنشگری منفعل تبدیل شد و اکنون دارد به سوی مارینگی می‌رود. یعنی شرایط عمومی کشور در یک ربع قرن اخیر آرام آرام به سمتی رفته است که جامعه را به اینجا رسانده است. هیچ دولتی به تنها می‌قصر نیست. کل نظام سیاسی در این ربع قرن در مسیری بوده که بی ثباتی‌های مکرر تولید کرده است و بی اعتمادی آفریده و افق‌های آینده را محدود کرده است و بنابراین جامعه آرام آرام به سوی مارینگی رفته است.

وقتی می‌گوییم «جامعه»، روش است که صدرصد افراد و نهادهای رانمی‌گوییم بلکه برآیند کلی رامی‌گوییم و گرنه در همین شرایط سخت هم هنوز برخی کارآفرینان کشور با روحیه و امید بالایی در حال فعالیت‌اند. اما برآیند همه اینها این شده است که علی‌رغم تزریق یک هزار میلیارد دلار به اقتصاد ایران در ده سال گذشته، سرعت رشد اشتغال در ایران صفر بوده است و اشتغال در این ده سال تغییر محسوسی نکرده است. مارینگی یعنی همین که شما حجم زیادی غذا بخورید، اما بدن شما واکنشی نشان ندهد و رشد نکند. این یعنی سازوکارهای فعال و پیش‌برنده و بهبوددهنده در سیستم شما از کارافتاده است.

### به سوی جامعه مارینه

همیشه همه انسان‌ها بخشی از «تصمیمات مهم» زندگی خود را با عقلانیت معنایی می‌گیرند. ما معمولاً در ازدواج، در طلاق، در مهاجرت، در تغییر مذهب، در پذیرش یک نظریه یا ایدئولوژی و نظایر اینها با محاسبات عقل ابزاری کاری نداریم و به «معنی داری» آن اقدامات نگاه می‌کنیم. مثلاً اکثریت ما (انسان‌های عادی) با فردی ازدواج می‌کنیم که زندگی با او برای ما معنی دار است نه اینکه زندگی با او برای ما منافع مادی بیشتری خواهد داشت. پس طبیعی است که بخشی از رفتارهای ما بر عقلانیت معنایی استوار باشد. اما وقتی شرایط جامعه در بلندمدت چنان بی ثبات و بی افق باشد و اطلاعات چنان غیرقابل اعتماد باشد که مردم عادت کنند که «بیشتر» تصمیمات مهم زندگی خود را با عقلانیت معنایی اتخاذ کنند، آنگاه می‌توان گفت با یک «جامعه مارینه» روبه رو هستیم.

جامعه مارینه، نه فعال است نه منفعل. واژه «مارینه» را من از ترتیب دو واژه «مادینه» و «نرینه» به عنوان مفاهیم «دهندگی» و «پذیرندگی» ساخته‌ام. مارینه موجودی است که نه مادینه است و نه نرینه، نه دهنده است نه پذیرنده، نه کنشگر فعال است و نه منفعل. بیماری را در نظر بگیرید که در مورد بیماری اش فعال عمل می‌کند، یعنی نه فقط برای معالجه به پزشک مراجعه می‌کند. بلکه خودش به طور فعال با پزشک تعامل می‌کند و حتی به پزشک خط می‌دهد که مشکلش کجاست و چیست و برای حل آن هم راه حل پیشنهاد می‌کند. این یک بیمار فعال و کنشگر است. بیمار دیگری نیز ممکن است حتی برای معالجه به پزشک هم مراجعه نکند و وقتی دیگران برای او اقدام می‌کنند، فقط بیماری اش را به

مارینگی گرفتار نشود. همه سخن من این بود که جامعه ما گرفتار گروهها و رفتهای بازیگران و سیاستدارانی شده است که از طریق نمایش پنجره‌های شکسته‌ای که القای نزاع و بازتولید ناطمنانی می‌کند، به چهره اقتصاد ملی ما اسید می‌پاشند و نمی‌گذارند، در چهره این اقتصاد، نشاط و امید جوانه بزند. آنگاه وقتی ناطمنانی‌ها فراوان و بلندمدت شد، مردم به عقل معنایی پناه می‌برند و بنابراین هیچ تصمیم اقتصادی بلندمدتی قابل اتخاذ نخواهد بود. وقتی عقل معنایی بخش اعظام تصمیمات مهم زندگی ما را تسریخ کرد، جامعه به سمت مارینگی می‌رود و سرانجام مارینگی نیز قابل پیش‌بینی نیست. دولت روحانی تا فکری برای این پنجره‌های شکسته نکند، طوفی از سیاست‌های اقتصادی نخواهد بست. ولیه می‌دانیم تا عزمی در نظام سیاسی ایجاد نشود این پنجره‌های شکسته، بسته نخواهد.

پس طبیعی است که مردم پس از تفاهم اتمی، برای خرید سهام به بازار هجوم نبرند و برای فروش ارز عجله نکنند و سرمایه‌گذاران برای سرمایه‌گذاری صفت نکشند و تولیدکنندگان هیچ واکنشی به تفاهم اتمی نشان ندهند و هیچ ایرانی سرمایه‌هایش را به ایران باز نگرداند و موج مهاجرت جوانان کاستی نگیرد.

بنابراین مشکل اقتصاد ما پول نیست، که در ده سال گذشته نقدینگی اش ده برابر شده است؛ سرمایه نیست، که شهرک‌های صنعتی ما تا چهار برابر ظرفیت لازم در خودشان سرمایه‌ای باشته‌اند؛ نیروی انسانی نیست، که چندین میلیون فارغ‌التحصیل بیکار منتظر یک اشاره بخش تولیدند؛ دلار نیست که در ده سال گذشته یک هزار میلیارد دلار به معده‌اش تزریق کرده‌ایم. مشکل اقتصاد ما چیزی از جنس امید، چیزی از جنس اعتماد، چیزی از جنس قانون، چیزی از جنس حکمرانی شایسته و چیزی از جنس شفاقت است.

ما چاره‌ای نداریم جزآنکه به سمت بازسازی چهره اسیدپاشی شده اقتصادمان حرکت کنیم. و برای بازسازی این چهره باید از اعتمادسازی به نظام حکمرانی شروع کنیم و البته ایجاد اقتدار واقعی در قدرت قانونی دولت به عنوان نماینده حکمرانی عمومی، شرط لازم و نقطه آغازین بازسازی اعتماد و ایجاد امید به آینده اقتصاد ایران است. پس پیگیری و به سرانجام رساندن و مجازات عاملان پرونده‌هایی نظیر اسیدپاشی نمادهایی از اقتدار حکمرانی عمومی و زمینه‌ای برای اعتماد به دولت و رئیس جمهور است. من اگر جای آقای روحانی بودم یک

جامعهٔ فعال مشکلات را می‌بینند و واکنش نشان می‌دهد. جامعهٔ منفعل مشکلات را می‌بیند، اما واکنش نشان نمی‌دهد. جامعهٔ مارینه اصولاً مشکلات را نمی‌بیند و از دیدن آنها فرار می‌کند. جوانان ما روزی به امید تحول در این جامعه در جبهه‌های جنگ و بعدها در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی حضور پررنگی داشتند. بعدها کم‌کم حضورشان در حد اعتراضات گاه به گاه محدود شد. الان جوان‌ها دیگر اعتراض هم نمی‌کنند. یا همهٔ چیزرا مسخره می‌کنند یا اصولاً خودشان را به ندیدن می‌زنند یا تلاش می‌کنند به هر شیوه‌ای از کشوربروند. اینکه جامعه‌ای به تولید انبوه جوک و مسخرگی و لودگی روی می‌آورد، نشانه‌های یک جامعهٔ مارینه است.

در سالهای اخیر بیشتر فعالان اقتصادی که برای مشاوره به من مراجعه کرده‌اند سؤالشان این نبوده است که سرمایه‌شان را در کدام فعالیت تولیدی به کار بگیرند که آیندهٔ بهتری داشته باشد و سود بیشتری ببرند. بلکه معمولاً می‌گفته‌اند ما دیگر دنبال سود نیستیم فقط می‌خواهیم سرمایه‌مان را به صورتی بین دارایی‌های مختلف تقسیم کنیم که ارزش آن حفظ شود و از این پس می‌خواهیم دنبال یک زندگی آرام و بی‌تنش باشیم. این همان بیماری مارینگی است که به جان کارآفرینان ما نیز افتاده است. اقتصاد ما دچار بیماری هلندی است و اکنون جامعهٔ ما دارد دچار بیماری مارینگی نیز می‌شود.

گرچه ممکن است برخی از مقامات ما از این وضعیت خشنود باشند و آن را نشانهٔ ثبات و امنیت و فقدان هرگونه اعتراض و مسئلهٔ اجتماعی تلقی کنند، اما چنین نیست. این سکوت ترسناکی است. این بیمار به اغماء رفته روزی با یک حادثه یا شوک به هوش خواهد آمد و آنگاه دیگر مدیریت پذیر نخواهد بود. «مارین» در زبان پارسی به معنی «ماراخ» یا «جای پراز مار» نیز هست. جامعهٔ ما اکنون به سان ماری است که به خواب دورهٔ پیش از پوست‌اندازی رفته است. نمی‌دانیم وقتی بیدار شود چه موجودی از این پوست بیرون خواهد آمد. مباداً آن شود که در داستان «ویس و رامین» می‌خوانیم:

رهت مارین و کھسارت پلنگین  
گیا و سنگش از خون تورنگین

### دستبوسی ناموس قانون

من نیز در این نوشته عنان قلم خود را به دست «عقل معنایی» داده‌ام. یعنی آن را می‌نویسم که برایم معنی‌دار است نه آنچه برای من منفعت بیشتری دارد. و البته کوشیدم که قلمم به

اکنون باید توجه کرد که مردم برای برنامه‌ریزی اقتصادی یعنی تصمیم‌گیری بلندمدت اقتصادی بر پایهٔ عقلانیت ابزاری، نیازمند تحقق دو شرط هستند: نخست وجود یک افق با ثبات و قابل اعتماد در پیش‌روی آنها که مثلاً احساس کنند با سرمایه‌گذاری در فلان پروژهٔ حداقل ده سال آینده می‌توانند در این کسب و کار فعالیت کنند؛ و دوم در دسترس بودن اطلاعات درست و قابل اعتماد.

وقتی شرایط جامعه  
در بلندمدت چنان  
بی ثبات و بی افق باشد  
و اطلاعات چنان  
غیرقابل اعتماد باشد  
که مردم عادت کنند  
که «بیشتر» تصمیمات  
مهم زندگی خود را با  
عقلانیت معنایی اتخاذ  
کنند، آنگاه می‌توان  
گفت با یک «جامعه  
مارینه» روبه‌رو هستیم.

سلامت عبور کند، باید کمک کند تا این چهره بازسازی شود و البته فرصت چندانی هم باقی نیست، که هر «آن» ممکن است جامعه مارینه، پوست بیندارد و بیدار شود.

### واما سخن آخر

عزیزان حاضر در نشست «نگاهی دوباره به مسئله اسیدپاشی و آسیب‌های آن»، اگر سخنم به درازا کشید پوزش مرا پیذیرید. قرار بود برای رقابت در جلسه شما نوشتۀ کوتاهی ارسال کنم. اما در طول این نوشتار هرگاه به یاد زنانی می‌افتدام که در خدادادی ناجوانمردانه «رخ» هایشان را دادند و ما حتی نتوانستیم نامشان را بدانیم تا با آنان همدردی و از آنان حمایت کنیم، آتش اندوه از وجودم زبانه می‌کشید و نیزی این آتش به قلم نیز سرایت می‌کرد.

اجازه می‌خواهم تا در پایان از نهادهای مدنی برگزارکننده این نشست، تقاضا کنم که تا زمانی که پرونده اسیدپاشی به زنان اصفهانی به سراج‌جامی روشن و قابل قبول نرسیده است، در سال‌گرد این واقعه جانسوز همه‌ساله نشستی برگزار کنند تا صاحب‌نظران کشور ضمن تحلیل پیامدهای مختلف این پدیده، گفت‌وگوی اجتماعی در باب پنجره‌های شکسته‌ای که جامعه ما را به یک جامعه ورشکسته تبدیل کرده است، تداوم بخشند. ما نباید منتظر دولتمردان بمانیم. ما باید خودمان گفت‌وگو در باب مسائل خود را آغاز کنیم و هر کس در حد مقدورات خویش دست به کنشگری فعال اجتماعی بزند.

### شهرخالی است ز عشاق، بود کر طرفی فردی از خویش برون آید و کاری بکند

در این نوشتار گرچه خطاب من پی در پی به آقای روحانی بود، ولی همه مایدانیم که دست ایشان در پیگیری مسئله اسیدپاشی و مسائلی نظیر آن بسته است. اما کسی چون من نیز چاره‌ای ندارد جز آنکه رئیس جمهور را که مطابق قانون اساسی باید بر اجرای قانون اساسی نظارت کند، مخاطب قرار دهد. بنابراین دست‌کم من، هم برای انجام وظیفه شهروندی ام و هم برای کمک به آقای روحانی در جهت پیگیری این پرونده و ترمیم یکی از پنجره‌های شکسته، از این پس هر نوشته عمومی که منتشر خواهم کرد را - صرف نظر از موضوع آن - با این پرسش به پایان خواهم برد: «راتستی از پرونده اسیدپاشی به زنان اصفهانی چه خبر؟».

والعاقبة للمتقين

محسن ربانی - دانشگاه اصفهان - ۱۵ مرداد ۱۳۹۴

هفته به اصفهان کوچ می‌کردم و در میدان نقش جهان چادر می‌زدم و همه دستگاههای مسؤول را فرامی‌خواندم تا عاملان اسیدپاشی دستگیر و تحويل قوه قضاییه شوند و آنگاه به تهران بازمی‌گشتم. دقت کنید که هم این پیشنهاد من نمادین است و هم اگر رئیس جمهور چنان کاری کند، نمادی است از عزم و اقتدار حکمرانی برای تحول در شرایط کنونی. در این صورت است که مردم در ضمیر خویش خواهند گفت: روحانی می‌تواند پنجره‌های شکسته اقتصاد و جامعه ایران را ترمیم کند.

قطار توسعه ایران گرچه به علت وجود مشکلات ساختاری در متورش نمی‌تواند با سرعت مناسبی حرکت کند، اما بدون ترمیم پنجره‌های شکسته آن، شروع به حرکت نخواهد کرد، چون هیچ مسافری سوار آن نخواهد شد. اگر رئیس جمهور پایی سخن و فرمانش در مورد پرونده اسیدپاشی نایستد، آیا می‌تواند در مورد وعده‌هایش در انتخابات بایستد؟ آیا می‌تواند پایی سخن‌ش برابر همه‌پرسی بایستد؟ آیا می‌تواند در مورد دستورش برای رسیدگی به بورسیه‌های غیرقانونی بایستد؟ آیا می‌تواند در مورد وعده‌اش برای مبارزه با فساد بایستد؟ آیا می‌تواند روى تصویب و اجرای لایحه حقوق شهروندی اش پای بفسارد؟ و آیا می‌تواند درباره وظیفه‌اش برای نظارت بر اجرای قانون اساسی پایداری کند؟

آری از همین کارهای ظاهرآ کوچک است که مردم کم‌کم اعتماد و اعتقاد پیدا می‌کنند که قانون در این کشور نوموس (ناموس) شده است و دولت توانایی حفاظت از ناموس قانون را دارد. قانون باید حکمرانی واقعی داشته باشد و رئیس جمهور اقتدار دارد که قانون را اعمال کند. در غیر این صورت این همه پنجره شکسته که در جامعه ما هست، پیامی است به سرمایه‌گذاران ما که اقتصاد ایران «چهره ندارد» و معلوم نیست کیست و چیست. یعنی نمود امروز و نماد فردای این اقتصاد مخدوش است. اینها همه یعنی اسیدپاشی به چهره اقتصاد ایران و مخدوش کردن چهره آینده جامعه ایران. آقای روحانی باید این چهره را بازسازی کند و البته تا کل قوای نظام سیاسی با اجماع و عزم در این کار ایشان را به طور قاطع حمایت نکند، دولت یازدهم در بازسازی اقتصاد بی‌چهره ایران شکست خواهد خورد. روشن است که نقشی که مقام معظم رهبری می‌توانند در ایجاد اجماع و عزم در نظام سیاسی برای ترمیم این پنجره‌های شکسته ایفا کنند، نقشی یکانه و بی‌بدیل خواهد بود. و البته اگر نظام سیاسی می‌خواهد از بحران‌های عظیم در پیش رو در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی به